

## شیرزن کربلا در کاخ الخضراء

دکتر محمد هادی عبد خدائی<sup>۱</sup>

در میان قصرهای دمشق «کاخ الخضراء» ویژگی خاصی داشت. معاویه با هوی و هوس فراوانی، آن را ساخته بود و چون امپراتوران روم و فراعنه مصر، با غرور هرچه تمام تر، در آن اجلاس می نمود و بار عام می داد. عشرت های شبانه هم در کاخ سبزدمشق از شهرت خاصی برخوردار بود، ولی از آنجا که دنیا گذراست، معاویه هم سرانجام در سنین هشتاد سالگی راهی جهنم شد و این کاخ افسانه ای با همه تجملات آن، به فرزند لایالی او رسید. آن روز یزید در آن قصر رؤیایی نشسته بود و بر بلندی های جیرون نظاره می کرد؛ منتظر بود و دقیقه شماری می نمود که هفده سرنورانی و خورشیدوش بر روی نیزه ها درخشیدند و از لابه لای دره های اطراف دمشق در کنار محمل هایی پدیدار گردیدند. یزید، مست غرور و غرق سرور بود که قارقار کلاغی که آن را شوم می پنداشت، مُخِلّ سرمستی او شد و متوجه خود ساخت. او که از سوئی خیلی خرافی، و از سوی دیگر، شاعری خیال پرداز بود، بی درنگ گفت:

تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رُبَى جِيْرُونِ  
فَلَقَدْ قَصِيْتُ مِنَ الْعَرِيمِ دِيُونِي<sup>۲</sup>

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْخُمُولُ وَأَشْرَقَتْ  
نَعَبَ الْغُرَابِ فَقُلْتُ صَحَّ أَوْ لَا تَصَحَّ

۱. استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد.  
۲. امین عاملی، سید محسن، لواعج الاشجان، ص ۲۱۶.

«هنگامی که این محمل‌ها ظاهر شدند و آن خورشیدها بر بلندی‌های جیرون درخشیدند، کلاغی بانگ برآورد. بدین جهت، بدو گفتیم: چه فریاد کنی و چه نکنی، من از بدهکارم، طلب خود را ستانده، (انتقام خویش را گرفتم)».

(منظور او از بدهکار، پیامبر اکرم ﷺ بود که لشکریان وی، پدر بزرگ مادری و دایی‌اش را در جنگ بدر کشته بودند.)

خاندان رسالت را مدتی پشت دروازه شام معطل ساختند، ولی سرانجام، وارد آن شهر آشوب کردند؛ شهری که در آنجا دشمنی علی علیه السلام و خاندان او به صورت فرهنگ درآمده و سالیانی دراز، معاویه مردم را شست و شوی مغزی داده بود. از این رو، از اسارت این جگرگوشگان رسول الله صلی الله علیه و آله نه تنها رنج نمی‌بردند، بلکه بسیار خرسند هم بودند، هلهله می‌کشیدند و شادی می‌کردند و تمام شهر را آذین بسته بودند. آری! همه جا تحقیر بود و سرزنش!

مدتی طول کشید تا بالاخره، خاندان رسالت را وارد مجلس یزید کردند.

از در و دیوار کاخ یزید، وحشت می‌بارید. جنایتکاران اموی و خون‌آشامان شام و سران کشوری و لشکری حضور داشتند. بسیاری از دژخیمان و سرکردگانی که در کربلا آن همه رذالت و شرارت کرده بودند - مانند مخفر بن ثعلبه - نیز آمده بودند. سفرای خارجی و مشاوران مسیحی هم نظاره‌گر بودند.

یزید با یک دنیا غرور و سرمستی، براریکه سلطنت تکیه زده بود؛ گاهی به قمار می‌پرداخت و گاهی هم پیاله‌ای سر می‌کشید. یزید مست بود؛ هم مست شراب و هم مست ریاست و پیروزی، و در همان سرمستی اشعاری که می‌سرود، تمامی مقدسات را به سخره می‌گرفت. گاهی با غرور هر چه تمام‌تر از انتقام سخن می‌گفت و گاهی هم به انکار دین و رسالت می‌پرداخت. از جمله: «لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم»<sup>۱</sup> و یا

۱. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹.

«لَعِبْتَ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَّلَ»<sup>۱</sup>.

«یعنی: فقط مدتی (فرزند) هاشم با سلطنت بازی کرد. وگرنه، نه خبری از سوی خدا بوده، نه وحیی نازل شده است.»

نیز سربریده سرور شهیدان را در مقابل خود قرار داده، گاهی با او سخن می‌گفت. سر نازنین امام حسین علیه السلام در تشت زرّین قرار داشت و چونان خورشیدی می‌درخشید تا جایی که یزید هم مبهوت شده، در وصف زیبایی و درخشندگی آن، اشعاری می‌سرود و می‌گفت:

يَا حُسَيْنَةَ يَلْمَعُ بِالْيَدَيْنِ يَلْمَعُ فِي طَشْتٍ مِنَ اللَّجَيْنِ كَأَنَّمَا حُفَّ بَوْرَدَيْنِ<sup>۲</sup>

«وه! چقدر زیبا و درخشنده است! در میان تشت زرّین می‌درخشد. گویا گونه‌های او را با دو گل آراسته‌اند.»

یزید مست بود و نمی‌فهمید که چگونه در کرامت امام حسین علیه السلام شعر می‌سراید؛ سری که مدت‌ها پیش در کربلا بریده شده، آن همه مصیبت دیده، هم در مطبخ خولی بوده و هم در مجلس ابن زیاد، هم بالای نیزه رفته و هم به دیر راهب، هم وزش باد دیده و هم آفتاب به چهره‌اش تابیده، باز هم یزید می‌گوید: چقدر زیباست و می‌درخشد! در همین مجلس و با همین ویژگی‌ها، خاندان رسالت را در لباس اسارت وارد کردند؛ همه آن‌ها را به یک ریسمان کشیده و غل جامعه هم به گردن امام سجاد علیه السلام افکنده بودند. برخی از ایشان لب به شکوه گشودند و ضمن معرفی خاندان خود، جنایت‌های یزید را برملا ساختند. فاطمه - دختر امام حسین علیه السلام - با شامت فرمود: «یزید! آیا دختران رسول الله صلی الله علیه و آله را کسی اسیر می‌کند؟!»

امام سجاد علیه السلام هم فرمود: «یزید! گمانت به پیامبر خدا چیست، اگر می‌بود و ما را در این وضع می‌دید؟!»

۱. قرشی، باقر شریف، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۷۷.

۲. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۷۸۹.

برخی از خاندان مطهر هم مطالب دیگری ایراد فرمودند.

ولی یزید غرق در غرور و سرمستی خود بود. گاهی پیاله‌ای سر می‌کشید و گاهی هم اشعار کفرآمیزی می‌سرود تا هر چه در دل داشت، بیرون ریخت و ماهیت پلید خود را آشکار ساخت. ناگهان فریاد شجاعانه بانویی فضا را شکست و با قدرت و شجاعت هر چه تمام‌تر، لب به سخن گشود و چون پدر بزرگوارش خطبه‌ای غزاء ایراد فرمود.

زینب علیها السلام ابتدا به حمد و ثنای پروردگار و درود به پیامبر و خاندانش پرداخت و سپس فرمود: «صدق الله سبحانه حيث يقول: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم / ۱۰)؛ خداوند سبحانه، راست و درست فرموده است، آنجا که می‌فرماید: سرانجام آن‌هایی که بد کردند، بد تربوده است، به طوری که به آیات الهی کفر ورزیدند و نسبت به آن‌ها تمسخر می‌نمودند»؛ یعنی عاقبت آن‌همه قماربازی و شراب‌خواری آن است که می‌گویی: نه رسالتی در کار بوده و نه وحی نازل شده، و این چنین دین و اولیای آن را به باد تمسخر گرفته‌ای.

سکوت، سراسر مجلس را فرا گرفته بود. نفس‌ها در سینه‌ها حبس گردیده و گوش‌ها به سمت گوینده تیز شده بود که بانوی کربلا بدون هیچ‌گونه آداب و ترتیبی فرمود: «أَطَنَّتْ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَأَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا نُسَاقُ الْأَسَازَىٰ أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبَكَ عَلَيْهِ كِرَامَةً؟!».

«ای یزید! آیا گمان کردی که آسمان و زمین را بر ما تنگ ساختی و چون اسیران، از این سوبه آن سو بردی، این غلبه به سبب آن است که ما در نزد خداوند خواریم و تودارای کرامتی؟»

«فَشَمِخَتْ بِأَنْفِكَ وَنَطَرْتَ فِي عِظْفِكَ...».

در اینجا زینب علیها السلام همچون روان‌شناسی با بصیرت، که به خوبی روحیه سیاست‌مداران طاغوتی را می‌شناسد، هويت یزید را آشکار ساخته، می‌فرماید: «از این رو باد به بینی انداخته و تکبر پیشه ساخته و به خود بالیده و خرم و شادان شده‌ای که دنیا کاملاً در کمند تو قرار گرفته و همه امور برای تو آراسته گشته و سلطنت و

پادشاهی بر ما تورا میسر گردیده است».

«فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمَّا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُذَادُوا إِلَيْهَا وَأَلَّهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل عمران / ۱۷۸)».

«آرام، آرام! فراموش کردی که خداوند عزوجل می فرماید: کافران گمان نکنند که مهلت دادن ما برای آن‌ها خیر است. ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه برگناهان خود بیفزایند و عذابی دردناک برای آنان است».

زینب چون تندری فریاد می کرد و فریادش چون صاعقه ای بر سر آن‌ها فرود می آمد تا آنجا که بی باکانه فرمود: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنِي الطَّلَقَاءِ تَخْدِيْرَكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَائِكَ وَ سُؤْفُوكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟!».

«ای پسر آزادشدگان، آیا عدالت است که زن‌ها و کنیزهای تو در پشت پرده باشند، ولی دختران پیامبر را اسیرگونه از شهری به شهر دیگری ببری؟»

دختر علی علیه السلام در بیان سبب این همه پست فطرتی، به مادر جگر خواره او اشاره کرده، فرمود: «كَيْفَ يُرْتَجَى؟...»؛ «چگونه امید دلسوزی و غم‌گساری رود از فرزند کسی که دهانش جگرپاکان را جویده، و گوشتش از خون شهیدان رویده است؟»

یزید چون حیوان تیرخورده، به خود می پیچید، ولی یارای حرف زدن نداشت. برخی از اطرافیان او هم با خشم و غضب می نگرستند، بعضی با تعجب و حیرت، و شاید چند تنی هم با تحسین و عظمت. این کیست که این همه شجاعت را با فصاحت به هم آمیخته، حقیقت را به روشنی بیان می کند؟

آیا این همان خارجی است که آن همه تبلیغ برضد او شده؟ یا او به اسلام از هر کسی نزدیک تر و با کانون وحی آشنا تر است؟ کاخ در اختیار زینب بود و همگان محوسخنان او، یکی مات شجاعت وی و دیگری مبهوت فصاحتش. دیگر او یک زن خارجی نبود، بلکه فرماندهی بود که کاخ یزید را تسخیر کرده، و همه را در مقابل عظمت خود خاضع ساخته و به تعجب واداشته بود.

یزید در خلال اشعار خود، یادی از نیاکان خویش کرده و گفته بود: ای کاش آن‌هایی

که در جنگ بدر کشته شده بودند، می‌بودند و از روی شادمانی هلهله می‌کشیدند و می‌گفتند که یزید دست تورد نکند؛ خوب انتقام ما را از فرزندان پیامبر گرفتی!

لَاهَلُّوْا وَاَسْتَهْلُوْا فَرِحًا  
ثُمَّ قَالُوْا يَا يَزِيْدُ لَا تَشَلْ<sup>۱</sup>

قهرمان کربلا همین مطلب را عنوان کرد و با یک دنیا شجاعت فرمود: «به همین زودی به نزد آنان می‌روی و آرزو می‌کنی که ای کاش دست‌هایت می‌شکست و گنگ و لال می‌شدی، ولی این‌گونه سخن نمی‌گفتی و این چنین رفتاری از تو سر نمی‌زدا!»

این است قهرمان کربلا و شیرزنی که برای همیشه زنده است و جاویدان و درس حریت و شجاعت اسلامی می‌دهد.

زینب گاهی بر سر یزید فریاد می‌کشید و گاهی هم دست به دعا برداشته، می‌گفت:  
«اَللّٰهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَاَنْتَقِم مَمَّنْ ظَلَمْنَا»؛ «پروردگارا، حق ما را بگیر و از ستمکاران به ما انتقام بستان».

زینب علیها السلام سقوط حتمی یزید و سرانجام پرشکوه امام حسین علیه السلام را سنجیده، در مورد یزید فرمود: «وَمَا فَرِيْتِ اِلَّا جِلْدَكَ...»؛ «این را بدان که گوشت و پوست بدن خودت را تنها پاره پاره کردی و ریشه خودت را از بن کندی». و در مورد برادرش فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْواتًا» (آل عمران / ۱۶۹)؛ او زنده جاودانه است و در کنار سفره الهی متعم به نعمت‌های ایزدی می‌باشد».

شیرزن کربلا با بیانی تحقیرآمیز به یزید فرمود: «مبادا این پیروزی را غنیمتی برای خود پنداری؛ چرا که غرامتی است که گریبان‌گیر تو شده و به زودی آن را درک خواهی کرد، اما وقتی که دیگر زمان مناسب گذشته باشد. «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعٰبِدِ» (فصلت / ۴۶)».

دختر علی که در مهد نبوت و امامت بزرگ شده بود و از سرانجام با شکوه برادر و عشق و علاقه جهان نسبت بدان شهید جاودانه آگاهی داشت، بالحنی حکیمانه فرمود:  
«فِكِدْ كَيْدَكَ وَاَسْعَ سَعِيْكَ وَنَاصِبٌ جُهْدَكَ فَوَاللّٰهِ لَا تَمْحُوْ ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيْتُ وَحَيْنَا وَ لَا

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۶.

تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تَرْحُصُ عَنكَ عَارَهَا».

«هرکید و مکرری داری، به کار انداز و هرچه می‌توانی، بکوش و هرتلاشی داری، به کاربر، ولی به خدا نمی‌توانی نام ما را از خاطره‌ها محو کنی و وحی الهی‌ای را که بر ما پرتو افکنده، بمیرانی و به عظمت ما برسی». نسبت به یزید هم فرمود: «وَلَا تَرْحُصْ عَنكَ عَارَهَا»؛ «و این ننگ و عار خودت را هم نمی‌توانی از خویش جدا سازی و بزدایی». سپس فرمود: «مَا رَأَيْتُكَ إِلَّا فَتَدَّ وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُتَّادِي أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»؛ «رأی و اندیشه‌ات جز دروغ و خرافه چیز دیگری نیست و دورانت هم چند روزی بیش نمی‌پاید، این جمعی هم که اطراف تو را گرفته‌اند، از هم گسیخته می‌شوند، در روزی که منادی الهی فریاد زند: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است».

زینب در پایان خطابه خود، با یک دنیا تسلیم و رضا در پیشگاه الوهیت، زبان به ستایش او گشود و فرمود: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ وَ نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ».

«سپس سپاس، خداوند جهانیان را سزاست که زندگی پیشینیان از خاندان ما را با سعادت و مغفرت آغاز کرد و برای بازماندگان خاندان ما هم شهادت و رحمت نصیب فرمود».

آری! او حمد می‌کرد از اینکه خداوند هم افتخار رسالت را به جدش رسول الله داده و هم افتخار شهادت را به برادرش سید الشهداء عنایت کرده است.

«و از خدا خواهیم که ثواب آن‌ها را کامل سازد و بر آن بیفزاید و ما را به خوبی اداره کند و توفیق پیروی عنایت فرماید. او مهربان و پرمحبت است و ما را کفایت می‌کند و او بهترین اداره‌کننده می‌باشد».

آری! زینب با دیدن آن همه رنج و مصیبت، باز هم از خدا می‌خواهد که توفیق پیروی

از برادر شهیدش را عنایت فرماید.

یزید که در مقابل آن همه عظمت، آن منطق استوار و متانت در گفتار و فصاحت در بیان و شجاعت در رفتار و بیان، میان آن همه دژخیم، مات و مبهوت مانده بود، بی اختیار لب به تحسین گشوده، گفت:

يا صَيِّحَةً تُحَمِّدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ عَلَى النَّوَائِحِ<sup>۱</sup>

«شگفتا! این چه فریادی است که این قدر شایسته ستایش است؟! اچقدر مرگ بر نوحه‌کنندگان آسان می‌باشد (که آن را با آغوش باز استقبال می‌کنند)».

در این بیت شعر، یزید هم فریادهای پرخاشگرانه زینب علیها السلام را می‌ستاید و هم از شجاعت بی‌باکانه او که هرگز از مرگ نمی‌هراسد، تمجید می‌کند.

گرچه آوایی از سخنان غزای زینب علیها السلام در دست نیست، ولی از محتوای خطبه، کاملاً مشهود است که چگونه دختر علی علیه السلام فریاد می‌کشیده و چون صاعقه‌ای بر سر یزید آتش می‌ریخته و تا اعماق قلبش را سوخته و تمام شخصیت او را لگدمال ساخته است؛ آن هم در حضور اطرافیان و یاران تبهکارش.

این قدرت ایمان بود که در قهرمان کربلا در حدّ اعلاّی خود قرار داشت و این بود بارقه‌ای از هویت پیام‌رسان عاشورا که معنای آزادی و حریت یک زن مسلمان را به جهانیان آموزش می‌داد.

در اینجا به تحلیلی از یک حماسه تاریخی می‌رسیم که هیچ‌گاه نظیر ومانندی نداشته است.

سخنوران به خوبی می‌دانند، گوینده و خطیب هر چه قوی و زبردست باشد، در شرایط خاصی، از گفتار و خطابه باز می‌ماند و در سخن گفتن ناتوان می‌شود؛ در هنگامی که عقده در گلو داشته و غرق در اندوه و مصیبت باشد، یا زمانی که گرفتار ترس و دلهره و نگرانی بوده، تحقیر شود و یا در اوقاتی که فوق العاده خسته باشد و ...

۱. امین عاملی، سید محسن، لواعج الاشجان، ص ۲۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰.



برای زینب کبری تمامی شرایط بازدارنده جمع شده بود، و او در عین حال، آن خطابهٔ غزّاء را ایراد فرمود و کاخ یزید را بر سرش خراب کرد.

عمر شریف زینب علیها السلام در واقعهٔ کربلا از پنجاه سال گذشته و دوران میان‌سال‌اش هم سپری شده بود. در آن واقعهٔ جانگداز، شش برادر و دو فرزند و گروهی از عزیزانش شهید شده بودند. او هنوز در اندوه مصیبت آنان به سر می‌برد و سفر سنگین کوفه و شام را هم پشت سر گذاشته و هزاران رنج روحی و جسمی برده، در شهر دمشق، همه جا ناسزا شنیده و تحقیر دیده بود، آن‌هم در منطقه‌ای که بیست سال با بغض نسبت به خاندان او رشد یافته بود. اکنون هم که وارد مجلس یزید شده، از سرتاسر این کاخ وحشت می‌بارد، سیاست‌بازان شیطانی حضور دارند و از همه بدتر، جرثومه‌ای چون یزید بر اریکهٔ سلطنت نشسته که نه ایمانی دارد و نه از انسانیت بویی برده است، آن‌هم در حال مستی؛ هم مست شراب و هم مست غرور، هم دیوانهٔ ریاست و هم مخمور غلبه بر رقیب و دشمن. دختر بزرگوار علی علیه السلام هم در لباس اسارت در میان جمعی از اسیران، و در یک طرف سر بریدهٔ برادر و در سوی دیگر، فرزند اسیر برادرش با غل در گردن.

در چنان شرایطی، ایراد آن خطبه، کار کسی غیر از دختر علی علیه السلام و زهرا علیها السلام نبود که با کمال شهامت بفرماید: «وَمَا رَأَيْكَ إِلَّا فَتْدًا، وَآيَاتُكَ إِلَّا عَدَدٌ»؛ «اندیشه و نظریهٔ تو غیر از خرافه و دروغ، چیز دیگری نیست و روزگار قدرت تو هم چند صباحی بیش نمی‌پاید؟» کدام خطیب، دانشمند، حکیم و یا فرمانده انقلابی و دلاور را می‌شناسید که در چنان شرایطی چنین خطابه‌ای ایراد کرده باشد؟ خطابه‌ای غزّاء، کوبنده، تهدیدآمیز، عبرت‌آموز، آینده‌نگر و خدایی. زینب دیگر یک اسیر نبود، بلکه با سرودن این حماسه، یک فرمانده بود؛ آن‌هم فرمانده پیروزی که تا قلب دشمن پیش رفته، آن را فتح کرده، او و خاندانش را به افتضاح کشانده، پرچم پرافتخار ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (صافات / ۱۷۲-۱۷۳) را به اهتزاز درآورده بود.

۱. قرآن مجید.
۲. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبيين*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع قاهره، ۱۳۶۸ق.
۳. امین عاملی، سیدمحسن، *لواعج الاشجان فی مقتل الحسین* علیه السلام، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۹۴.
۴. رهنما، زین العابدین، *زندگی امام حسین* علیه السلام، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۸.
۵. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، کتاب فروشی محمد، قم؛ مطبعة النعمان، نجف، ۱۳۸۹ق.
۶. قرشی، باقر شریف، *حیة الامام الحسین* علیه السلام، مکتبه الداوری، قم.
۷. قمی، شیخ عباس، *منتهی الآمال*، انتشارات هجرت، قم، بی تا.
۸. \_\_\_\_\_، *نفس المهموم*.
۹. گرمودی، محمدرفیع، *ذریعة النجاة؛ التاريخ الكامل لواقعة كربلاء*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۲۲ق / ۱۳۸۰.
۱۰. لجنة التألیف، *اعلام الهدایة*، المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، کتاب فروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ق.